جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

عنوان:

ابراهیم گلستان از نگاهي دیگر

استاد مربوطه:

.....

دانشجو:

.....

.....

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

بیوگرافی مختصر :

ابراهیم گلستان در سال ۱۳۰۱ شمسی در شیراز به دنیا آمد. پدرش مدیر روزنامه **"گلستان"** در شیراز بود. در ۱۳۲۰ به تهران آمد و وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد اما پس از مدتی تحصیل را نیمه کاره رها کرد و جذب فعالیت های سیاسی در حزب توده شد. پس از مدتی بدنبال اختلاف با روش سران آن حزب از حزب جدا شد و به کار خبری و عکاسی و فیلمبرداری برای شبکه های تلویزیونی بین المللی و آژانس های خبری مشغول شد. آثار مکتوب وی از سبکی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

خاص برخوردار است و بسیاری سبک نویسندگی وی را تأثیر پذیرفته از داستان‌های کوتاه ارنست همینگوی می‌دانند[۱]. همچنین وی از زمره ٔ نخستین نویسندگان معاصر ایرانی معرفی می‌شود که برای زبان داستانی و استفاده از نثر آهنگین در قالب‌های داستانی نوین، اهمیت قائل شد و به آن پرداخت [۲].

او از نخستین نویسندگان معاصر ایران بود که برای زبان داستان اهمیت ویژه‌ای قائل شد و کوشید نثری آهنگین را در قالبهای داستانی مدرن بکار گیرد. از این جهت نقش او در سیر پیشرفت داستان معاصر فارسی قابل توجه‌است.

گلستان در سال ۱۳۲۶ نخستین قصه اش را به نام "به **دزدی رفته ها**" نوشت که همان سال در ماهنامه مردم و بعدها در ۱۳۲۸ در مجموعه ای با عنوان "**آذر ، ماه آخر پاییز**" منتشر شد. در همین دوران داستان هایی از ارنست همینگوی ، ویلیام فاکنر و چخوف را ترجمه کرد که آن ها را در مجموعه ای تحت عنوان "**کشتی شکسته ها**" منتشر ساخت.

او که از جوانی به عکاسی و فیلمبرداری علاقمند بود نزد خود با این فنون آشنا شد. بیشتر مطالعات ادبی آغازین او هم در سال های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ مربوط به

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

خواندن آثار کافکا ، اشتاین بک ، یوجین اونیل ، هرمان هسه ، فاکنر و همینگوی بوده ولی بیشتر به آثار همینگوی و فاکنر علاقه نشان داده است. گلستان در بیشتر داستان های دهه سی اش سرگذشت شکست و سرخوردگی آدم هایی را بازگو می کند که آرزوهای بزرگی در سر داشته و برای آن مبارزه کرده اند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گلستان به عنوان طرف قرارداد ، اداره امور دایره تهیه عکس عکس و خبر کنسرسیوم نفت را عهده دار می شود و از مجموع فیلم های خبری شخصی و با کمک فیلم هایی که به کمک دوربین بولکس ۱۶ میلیمتری شخصی خود گرفته ، مستند **"از قطره تا دریا"** را می سازد. این فیلم یعنی نخستین فیلم مستند گلستان ، بشدت مورد پسند رئیس فرانسوی کنسرسیوم و آرتور التون مستندساز سرشناس انگلیسی و رئیس بخش فیلم کمپانی شل (Shell) انگلستان قرار می گیرد. در ۱۳۳۶ مجموعه داستان **"شکار سایه"** را منتشر می کند و پس از آن دست به کار تهیه و ساخت مجموعه مستندی برای کنسرسیوم با نام مجموعه **"چشم اندازها"** می شود که ساخت این مجموعه از ۱۳۳۶۶ تا ۱۳۴۱ طول می کشد. نخستین بخش این مجموعه با نام **"یک آتش"** درباره مهار چاه های نفت دچار حریق شده است، آتشی که برخی آن را یکی از

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

بزرگترین آتش سوزی های تاریخ نفت دانسته اند و خاموش کردن آن شصت و پنج روز طول کشیده است. "یک آتش" در ۱۳۴۰ برنده جایزه مرکور طلایی بخش فیلم های مستند جشنواره فیلم ونیز و پس از آن شیر سن مارکو شد. از حیث دریافت جایزه ، این فیلم نخستین اثر سینمایی ایران در تاریخ سینمای جهان است که موفق به اخذ جایزه ای بین المللی شده است. پس از آن گلستان در ادامه مجموعه "چشم اندازها" ، مستند استثنایی و معروف خود با نام "موج و مرجان و خارا" را در سال ۱۳۴۱ (شروع ساخت از سال ۱۳۳۷ بوده است) عرضه می کند. کنسرسیوم که "چشم اندازها" مسحورش کرده بود ، در همان حدود ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۷ برای گلستان تدارک استودیو گلستان را به صورت اجاره بشرط تملیک (Lend Lease) می بیند، تجهیزاتی کامل که بهای آن از طریق حق الزحمه و دستمزد کارهای آتی گلستان پرداخت شد. **"موج و مرجان و خارا"** با تجهیزات استودیو گلستان و کمک برادرش شاهرخ گلستان و همکاران مورد علاقه اش : محمود هنگوال ، فروغ فرخزاد ، و برادران میناسیان و عده ای دیگر ساخته شد و ستایش همگان را برانگیخت.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

گلستان در ۱۳۴۱ دست به کار ساخت نخستین فیلم بلند سینمایی اش با نام "**دریا**" بر اساس داستان کوتاه "*چرا دریا توفانی شده بود؟* " ("*شبی که دریا توفانی شد*") صادق چوبک شد ولی پس از فیلم برداری چند سکانس از ادامه کار صرفنظر کرد و آن فیلم نیمه کاره رها شد. گلستان در همین سال فروغ فرخزاد را از طرف استودیوی خود مامور ساخت فیلم مستند "*خانه سیاه است*" کرد و خود ضمن مشاوره و همفکری با فروغ در این زمینه ، مشغول ساخت فیلم کوتاه "**خواستگاری**" به سفارش موسسه فیلم ملی کانادا شد. فیلم "*خانه سیاه است*" چندان مورد استقبال منتقدان وقت ایرانی قرار نگرفت ولی علیرغم ممانعت گلستان از نمایش محدود آن (به بهانه ء کراهت) در جشنواره کن ، جایزه نخست بهترین فیلم مستند جشنواره اوبرهازن آلمان (۱۹۶۴) را دریافت کرده و مورد تقدیر داوران جشنواره ء مؤلف پزاروی ایتالیا در (۱۹۶۷) قرار گرفت. مستند بعدی گلستان با عنوان "**تپه های مارلیک**" در ۱۳۴۲ درباره کشفیات باستان شناسی در منطقه مارلیک ایران جایزه شیر سن مارکو در جشنواره ونیز ۱۹۶۴ را بدست آورد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

گلستان در ۱۳۴۴ نخستین فیلم بلند سینمایی و داستانی اش با نام "**خشت و آینه**" را می سازد. "خشت و آینه" به حق و به زعم بسیاری نخستین فیلم روشنفکری و غیرمتعارف سینمای ایران است. در ۱۳۴۵ به سفارش بانک مرکزی ایران مستند "**کنجینه های گوهر**" ("گنجینه های سلطنتی") را می سازد و تا هجرتش از وطن دو فیلم مستند دیگر با عناوین "**خراب آباد**" و "**خرمن بذر**" را عرضه داشته و در ۱۳۴۶ به انگلستان می رود. او در ۱۳۵۰ دوباره به ایران بازگشت. "**اسرار گنج دره جنی**" را در ۱۳۵۲ ساخت و با توقیف آن پس از یک هفته نمایش برای همیشه از ایران رفت. پس از خروج از ایران سه داستان خود را در مجموعه "**مد و مه**" (۱۳۴۸) و داستان بلند دیگرش "**خروس**" را در (۱۳۴۹) و پس از آن "**گفته ها**" را که مجموعه ای است از نوشته های غیرداستانی و گفت گو منتشر کرده و دو داستان "**برخوردها در زمانه برخورد**" و "...؟" را در دست چاپ داشته و یک داستان فعلا" بدون عنوان دیگر را هم می نگارد.

گلستان در حال حاضر در لندن اقامت دارد و همچنان می نویسد و می خواند. او از گفت گو و مصاحبه های روزنامه نگارانه بشدت پرهیز می کند و لحنی تلخ و

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

تند دارد ولی این امر مانع درک او بعنوان فرهیخته ای ایرانی که مایه مباهات و افتخار این آب و خاک است نمی شود. به هیچ وجه نان به کسی قرض نمی دهد و اهل ریا نیست ، از نیش و زخم زبان دیگران و انتقاداتشان نیز واهمه ای ندارد. حضور او در سن ۸۳ سالگی برای ادب ما جدا" غنیمت است. عمرش دراز باد.

مروری بر آثار ابراهیم گلستان

این مقاله نگاه کوتاهی است به سبک کار او؛ البته با توجه به محدودیت جا چون درباره این نویسنده امکان و الزام های وسیعی برای بحث و گفت وگو وجود داردسبک کار و ارزش زیباشناختی آثارشان، از تشخص و تعین مستقلی برخوردارند؛ و حتی به مثابه «شیوه ای از ادبیات داستانی» شناخته می شوند ـ از آن جمله اند دیوید سالینجر در آمریکا، ویلیام سامرست مو آم در انگلستان، رومن گاری در فرانسه، لوئیجی پیراندلو در ایتالیا، گونتز وایزن بورن و کلاوس مان در آلمان، و بالاخره ابراهیم گلستان {متولد ۲۲/۷/۱۳۰۱ {در ایران.

این مقاله نگاه کوتاهی است به سبک کار او؛ البته با توجه به محدودیت جا چون درباره این نویسنده امکان و الزام های وسیعی برای بحث و گفت وگو وجود دارد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

گلستان را می توان، هم نویسنده «رفتار گرا «دانست و هم «درونگرا» و این، یک وجه امتیاز کارهای اوست، زیرا «قالب» که زمانی مقدس شمرده می شد، امروزه از دیدگاه صاحب نظران دشمن هنرمند است. تنوع کارهای او در گزینش سبک، ژانر و تکنیک، بیانگر روح خلاق او بود .در قصه های رفتار گرایش، حدود کنش، دیالوگ، توصیف و تلخیص و روایت بطور معمول از یک نظام کلی تبعیت می کند؛ صحنه ها (کنش و دیالوگ) سر رشته داستان را در دست دارند و توصیف به وسیله ای برای چفت و بست صحنه ها به کار می رود. پرداخت ذهن هم، چه به صورت وصف آن و چه خودگویی، چندان کم یا زیاد ندارد.

در داستان های درونگرای او، کشمکش درونی و کابوس های فردی مرکز داستان قرار داده می شوند. در جاهایی، منشأ این کشمکش به عناصر مستقل از ذهن فرد یعنی به رویدادها، اشیاء و عناصر مادی اطراف بر می گردند و در جاهای دیگر، منشأ فعل و انفعال درونی شخصیت هایش از خود درون ـ به مثابه خاستگاهی قائم به ذات ـ ناشی می شوند. در نتیجه، به لحاظ رویکرد، باید گفت گلستان هیچ وجهی را به عنوان وجه مطلوب خود (و خواننده) نشان نمی دهد. منظور از نشان دادن، صراحت بیان نیست. بلکه امری است که در هماهنگی ها و

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

ناهماهنگی های روانشناختی در ادبیات داستانی تنیده شده است. همین موضوع موجب شده آشکارا از روشنگری ـ حتی به صورت نیمه تاریک ـ دوری جوید؛ حال آن که چوبک، آل احمد، و حتی گلشیری (که به شدت از سیاست زدگی ادبیات دوری می جست و در عین حال به تعهد اجتماعی هنرمند معتقد بود) با استفاده از نماد، تمثیل و کنایه، خواننده را به برون رفت از بحرانهای فردی ـ اجتماعی رهنمون می شدند .گلستان به شدت از این رویکرد دوری جست. بنابراین اگر شخص او را به لحاظ فردی نشناسیم، و فقط برمبنای آثارش قضاوت کنیم، به این حقیقت می رسیم که او نه «موقعیت «خودش را تعیین می کرد نه خواننده اش را. حتی آن جا که از زمانه پیش می افتد، چیزی از ظاهر و باطن «مسیر» خود نمی گوید. صریح ترین داستانهایش یا به قول امروزی ها،» روترین» آنها، بیانگر این خصلت است. او حتی در داستانهای واقعگرانه اش، قصه را به ابزاری برای نفی یا اثبات مسلک یا باور اجتماعی، حتی خوب یا بد بودن یک امر، تبدیل نمی کند. قصه برای او موجودی قائم به ذات است. به همین دلیل، اجتماعی ترین داستان هایش هم، سیاست زده نیستند و در لایه فوقانی اثر نشانه از مسؤولیت اجتماعی ـ سیاسی دیده نمی شود.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

فاصله گیری مضامین بسیاری از داستانهای گلستان، از زندگی و مناسبات اجتماعی، گاهی به افراط می گراید و گرچه، با استفاده از نثری جذاب و تکنیکی قوی، داستان پرکششی می نویسد اما بیشتر به درون می پردازد. این درون نگری، در بسیاری موارد بازتاب و برساخته از «امر واقع» نیست. بلکه به جدال های «ویرجینیا و ولف» گونه درونی مربوط می شود. در نتیجه نوعی انتزاعی گرایی در لایه زیرین این نوع داستان ها وجود دارد.

دراین داستانها، گلستان گاهی دچار اغراق می شود ودر حجم، داستان را طولانی می کند، وگرچه به مدد نثر و زبان نجاتش می دهد ولی «تأثیر واحدی «را که بی شک به عنوان نویسنده در طلب آن است ، برای خواننده تشنه پدید نمی آورد؛ درحالی که در داستانهای رفتارگرا، به وضوح «سینمایی» عمل می کند و از تکنیک های سینمایی بهره می برد وخواننده را به «دنبال» قصه می کشاند. برای نمونه داستان کوتاه» در خم راه» و رمان «اسرار گنج دره جنی » که ظرفیت تبدیل به فیلمنامه را دارند و در مورد این موضوع حتی برعکس بود؛ یعنی نویسنده ابتدا فیلمنامه را نوشته بود، بعد رمان را برمبنای کلیت فیلمنامه ساختمند کرد .توصیف های کوتاه او، هم در داستان کوتاه و هم در رمان، اساساً تصویری اند، یا اگر

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

نباشند، به سرعت به تصویر ختم می شوند .بی انصافی است اگر این خلاقیت خودجوش را به حساب گرته برداری از کارهای همینگوی بگذاریم، زیرا کار او ـ هم در نمایش و هم در روایت ـ با همینگوی تفاوت هایی دارد .برای مثال ، گرچه حفظ فاصله یا به تعبیری فاصله روانی او با سوژه وشخصیت داستانهایش، مثلاً آثار کوتاهش، خواننده را یاد چخوف وهمینگوی می اندازد، اما معلوم است که «ابراهیم گلستان ایرانی » حضور داشته است وعواطف شرقی از نوع ایرانی اجازه نداده است ، خونسردی آنها را ، بویژه در بازنمایی موقعیت انسانهای مظلوم وتیره روز، داشته باشد. (همان طور که چخوف هم در نوول دهقانان (موژیک ها) بالاخره خونسردی اش را کنار گذاشته بود. خم راه، اسرار دره... و چند داستان دیگر، از جمله چنین داستان هایی هستند. دراین نوع کارها، دیدگاه سیاسی وشور و عواطف انسانی برای بازنمایی وضعیت سالهای چهل ـ پنجاه، در خود آثار تنیده شده است. در لایه فوقانی اثر، نشانه چندانی از «شلاق» ستمگرها هم نیست، مگر به عنوان «شیءزیباشناختی» یعنی چیزی با کارکرد هنری (به اعمال ژاندارم ها در اسرار... و کتک زدن الله یار در خم راه و... دقت شود.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

اگر مسأله محدودیت در میان نبود ومی شد به مثال اشاره کرد، قابل اثبات بود که یکی از رموز موفقیت این نویسنده، تشخیص حجم داستان بود؛ بجز چندمورد انگشت شمار. داستان های کوتاه او مانند «ماهی و جفتش» ، «فرودگاه» و... به معنای خاص کلمه، کوتاهند ومی توان آنها را در یک نشست خواند. داستان «ماهی وجفتش» را می توان به تعبیر امروزیها «مینی مالیستی » خواند. اما داستان هایی مثل «از روزگار رفته حکایت» هم نوشته است که در قالب «معنای داستان کوتاه»، در تعریف متداول نمی گنجد ومی توان آن را داستان بلند کوتاه خواند.

یکی از نقاط قوت داستانهای نوع اخیر، این است که گلستان، بلندترکردن داستان [کوتاه اولیه] را در جهت تطویل کلام یا حادثه پردازی برای قلمفرسایی به کار نگرفته است ، بلکه از حجم داستان استفاده کرده است تا بیشتر از حد یک داستان کوتاه، روی عناصر داستان، بویژه شخصیت سازی وموقعیت پردازی، تکیه کند. او در محور بنیادین رابطه «رخداد ـ شخصیت» و نیز کنش های درونی شخصیت در صحنه های متقاعدکننده (که البته در مواردی هم زیاد می شوند) هم به شخصیت ها وتغییرات آنها می پردازد وهم درونمایه ومضمون داستان را بطور

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

محدودی بسط می دهد؛ کاری که توماس مان در «مرگ در ونیز» و آلبرکامو در «سقوط» کرده بودند.

تردیدی نیست که گلستان در عرصه تکنیک، از زمانه خود متأثر بود؛ بویژه از آثار فاکنر وهمینگوی و تاحدی توماس مان و جان اشتاین بک. اما «تأثیرپذیری» او با» خلاقیت» فردی توأم بود؛ به همان قسم که «مان» و «اشتاین بک» و دیگران هم به نوبه خود متأثر بودند ولی نقطه ثقل وتمرکزشان خلاقیت فردی شان بوده است . گلستان هم برای هرداستانی تکنیک یا ترفندی به کار می گیرد: گاهی ابتدا دیالوگ، سپس موقعیت وآنگاه ابعاد کلی شخصیت ها را تصویر می کند، زمانی با پیش بردن آرام داستان، از شخصیت ها به موقعیت ها می رسد. به همین دلیل، نگارنده معتقد است در مجموع کارهای گلستان، آثاری نیستند که بتوان آنها را از نظر تکنیک ، امری «تقلیدی» خواند؛ چه در مورد داستان هایی که جنبه هایی از زندگی واقعی را تصویر می کنند و چه جایی که به درونکاوی می پردازند. برای نمونه، تکنیک آرایه های زمان، مکان، شخصیت، دیالوگ، جابه جایی ها مربوط به رخدادهای ناچیز و مهم، در «اسرار...» همان قدر مقبول است که کشاندن

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

«ذهنیات مرد» به عرصه دیالوگ های گسیخته و درهم ریخته داستان کوتاه ، فرودگاه.

اما مقوله ای روانشناختی، مستقل از اراده نویسنده و خواننده، باعث شده گاهی تکنیک های مربوط به داستان های درونگرا، نه تنها اقناع کننده نباشند، که روایت را به صورت خسته کننده ای سامان دهند. برای نمونه، آنجا که درون نگری شخصیت ها، از «امر واقع» بر می خیزد و سبب دوگانگی روحی و حتی مکاشفه آنها می شود، روی هم رفته موفق است (مانند ذهن پردازی «کهزاد» و پدرش در داستان «خم راه» و حتی» مرد» در «ماهی و جفتش») اما جایی که خاستگاه درون نگری شخصیت، فقط و فقط ذهن (ضمیر ناخودآگاه) خود شخصیت است، داستان قوام ساختاری پیدا نمی کند. برای نمونه، حرف های از هم گسیخته «مرد» در داستان «فرودگاه» که معلوم نیست در ماهیت خود، خبری اند یا استفهامی و امری؛ حرف هایی که تکرار و عدم ارتباطشان با اعمال روزمره ای که در میان آنها آمده است، بیانگر پریشان خاطری بی آغاز و پایان است، و فاقد محمل به نظر می آیند.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

ترکیب این دو تکنیک و نگرش گلستان، موفق تر از آب در آمده است؛ برای نمونه داستان «دوطوطی». در این فرصت بد نیست توانمندی یک نویسنده ایرانی را، و به طور مشخص گلستان را، در بازنمایی سوژ ه اش ارزیابی کنیم. در این داستان نمادین لحن گلستان گاه بیطرفانه و گاه آشکارا «کنایی» می شود: «پاییز و زمستان می رود ولی طوطی حرفی یاد نمی گیرد چون هیچکس به خانه نمی آمد که طوطی چیزی یاد بگیرد.» که در واقع باید حرفی بین زن و مرد رد و بدل نشود. نیز: اگر این دو در خانه بودند، «طوطی را جای دور می برند که خوابش آشفته نشود و برعکس

طوطی دومی به طوطی اول که بند ناپیدایی از دور» قفسش را خیلی بالا نگه داشته بود، نزدیک می شود. شب می رفت و روز می آمد. مدتی «ناپدید» شد و بعد از بازگشت دوباره، راوی از سکو ت او دلگیر می شود. در قفس طوطی اول را باز می کند، اما طوطی کج و دایره وار راه می رود. «گویی دایره بودن قفس در رفتارش رفته بود.

لحن کنایی، صدای همسر راوی را تا صدای میل کاموای او پایین می آورد و منگوله حجله برای دیدن و «صدای تخمه شکستن»، نمادهایی هستند که شروع و

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

ادامه زندگی زناشویی را با طنزی پنهان به مسخره می گیرد؛ تمسخری تلخ و گزنده .

البته کنایی بودن لحن، گاهی به نفع برجسته کردن مضمون داستان کم می شود و به این ترتیب پوسته ظاهری، نثر، زبان و لحن به نفع مضمون کمرنگ می شوند .

در ماهی و جفتش، «انگار ماهی ها می خواستند یکدیگر را ببوسند، اما بازهم، از هم جدا شدند و لولیدند و رفتند و آمدند. هر ماهی برای خویش شنا می کند و گشت و گذار ساده خود را دارد.» سپس از دید راوی فاصله می گیرد و به عنوان دانای کل وارد عرصه داوری می شود تا نشاندهنده جدایی انسان ها در هستی باشد: «در پاییز برگ ها باهم نمی ریزند... سبزه ها باهم نمی رسند، ستاره ها باهم چشمک نمی زنند، اما باران...» و به سرعت می گوید: «اگر قطره های باران باهم بریزند... اما او هرگز ندیده بود».

حتی پا را فراتر می گذارد و به نحوی زندگی اجتماعی، خصوصاً زندگی زناشویی را به شکلی نمادین در «یکسان شدن» خلاصه می کند: «ماهی ها از بس باهم بودند، همسان بودند، گردش هماهنگ از همدمی بود یا همدمی از گردش هماهنگ»...

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

و به این ترتیب این گفته معروف را ـ که«یک زوج، از هر رنگ و نژاد و ملیت و فرهنگ و سطحی از موقعیت مالی که باشند، در صورت سازگاری پس از مدتی شبیه هم می شوند» ـ به رخ می کشاند.

در مورد نثر گلستان اغراق شده است، همانطور که خود او دچار اغراق شده بود. اگر بخواهیم منصفانه و خیلی دقیق در این مقوله اظهارنظر کنیم، باید بگوییم او دوتراز از نثر و زبان را در آثارش به کار برده است.

تراز اول، نوع روان، ساده و همبسته ای است که نویسنده مضمون و درونمایه آثارش را فدای آن نمی کند. در نتیجه، در یک کلام، خواننده با آن راحت است و «داستان» را دنبال می کند.

تراز دوم، نثری فاخر و متشخص است که عملاً» وزن شعری» پیدا کرده: این وزن، به چنان حدی ازجلوه نمایی می رسد که خواننده مجذوب آن می شود و از داستان فاصله می گیرد، ضمن اینکه خود داستان [و طبعاً نویسنده اش [از مضمون داستان دور می شوند. اما به محض این که وزن و آهنگین سازی کم می شود، نثردر خدمت درونمایه ومضمون و طرح قرار می گیرد؛ برای نمونه می توان به قصه درختها و بعد از صعود یا مدومه اشاره کرد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

در درخت ها «کنار کاج نقره ای، میان بوته ها جوانه داده بود. تا جوانه بود، زیر برگهای پهن، ندیده ماند. کسی که میوه را چشیده بود، هسته را همین کنار جوی، یا نه، دورتر، تا سرقنات، پرت کرده بود و آب، هسته را کشانده بود تا رسانده بود لای پونه ها»...

که با تقریب نزدیک به قرینه سازی زیباشناختی می توان این ضرباهنگ دلنشین و به وضوح رقصان را به صورت زیر درآورد:

کنار کاج نقره ای

میان بوته ها

جوانه داده بود.

تا جوانه بود

زیر برگهای پهن

ندیده ماند.

در بعد از صعود که کنش (صعود) ضرباهنگ دیگری دارد، نفس گیری آن را در خود نثر هم نشان می دهد: «[سایه] گاه از کنار گل خار می گذشت و قطره های عرق را که می چکید از خود گذر می داد و به زمین می داد و ما بی خیال

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

می رفتیم... راه از نیمه می گذشت و ما ضرب راه رفتن را با ضربه های نفس همنواخت می کردیم. دیگر صعود، راه سپردن نبود«...

در مدومه هم نثر به همین شیوه است؛ با این تفاوت که زبان و بلاغت نویسنده، به دلیل استفاده بهینه نویسنده از تصویر، کل داستان را بیش از حد معمول تحت تأثیر قرار نمی دهد. به عبارت صادقانه تر، دید سینمایی نویسنده به او کمک می کند تا روایت را از پشت ابر زبان بیرون آورد.

گرچه نمی توان منکر ضعف «تمرکز بیش از حد روی نثر» بعضی از آثار گلستان شد، ولی او هرگز در دامچاله هایی نظیر افراط در فرم گرایی و بازیهای زبانی نیفتاد .آثارش، آذر، ماه آخر پاییز (هفت داستان)، شکار سایه (چهار داستان) جوی و دیوار و تشنه (ده داستان)، مدومه (سه داستان)، اسرار گنج دره جنی و... حتی آنجا که اسیر اغراق در نثر می شوند، «قصه» خواندنی و جذاب دارند. به بیان ساده تر، نداشتن «قصه «را با نثر پنهان نکرده است. حتی جایی که خواننده یا منتقد با نثر و زبان گلستان موافق نباشد، منکر «قصه دار» بودن داستان او نیست.

البته نمی توان منکر تأثیر زیبایی بیش از حد نثر او شد. در ترجمه هایش، مثلاً «زندگی خوش کوتاه فرنسیس مکومبر «جز صفات عالی وخیلی خوب واژه های

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

دیگری به کار نمی آید. از شش ترجمه ای که نگارنده از «مرد پیر بر سر پل» خوانده است، بهترینش به گلستان تعلق دارد.

بی شک گلستان به عنوان هنرشناس می دانست که در درجه اول تا سوم، «مفهوم» آثار کافکا، داستایوفسکی و هدایت بود که همنوعان آنها را تحت تأثیر قرار دادتا زبان ونثرشان. آنچه هم امروز ابراهیم گلستان را برای خواننده ایرانی «گلستان» کرده است، معانی ساختمند و مایه های انسانی داستانهایش هستند نه نثرش

نوشته ها :

- آذر ، ماه آخر پاییز (هفت داستان)
- شکار سایه (چهار داستان)
- جوی و دیوار و تشنه (ده داستان)
- مد و مه (سه داستان)
- خروس (یک داستان)
- خشت و آینه (نوشته برای فیلم)
- اسرار گنج دره جنی (بازنوشت داستان فیلم)
- گفته ها (نوشته های غیرداستانی و گفت گو)

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

ترجمه ها :

- زندگی خوش و کوتاه فرانسیس مکومبر (یک معرفی با ترجمه چند داستان از ارنست همینگوی)
- کشتی شکسته ها (ترجمه چند داستان)
- هکلبری فین (ترجمه رمان مارک تواین)
- دون ژوان در جهنم (ترجمه نمایشنامه برنارد شاو)

فیلم های مستند :

- ۱۳۳۲ – از قطره تا دریا
- ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۱ – چشم اندازها (آتش ، آب و گرما ،...)
- ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۱ – موج و مرجان و خارا
- ۱۳۴۲ – تپه های مارلیک
- ۱۳۴۵ – گنجینه های گوهر (جواهرات سلطنتی)
- ۱۳۴۵ – خراب آباد
- ۱۳۴۵ – خرمن و بذر

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

فیلم های داستانی :

- ۱۳۴۱ – دریا (بلند داستانی ناتمام)
- ۱۳۴۱ – فیلم کوتاه خواستگاری
- ۱۳۴۴ – خشت و آینه
- ۱۳۵۳ – اسرار گنج دره جنی

نظر برخی از اهل هنر :

گفتگوی ابراهیم گلستان با پرویز جاهد که نخستین بار در بهار ۱۳۸۴ چاپ شد، حاوی نظرات و مواضعی است که گلستان پس از سال ها مجددا" در فاصله ژوئن ۲۰۰۲ تا دسامبر ۲۰۰۳ (خرداد ۱۳۸۱ تا آذر ۱۳۸۲) ابراز کرده است. این بار با تفصیلی بیشتر و گردآوری شده در یک جا. نظرات و موضع گیری بسیاری از هنرمندان و هنر پردازان امروز در قبال گفته ها و نظرات گلستان جمع بندی مناسب و بهتر بتوان گفت عادلانه ای (و صد البته نه الزاما" صحیحی) را در قبال گلستان و نظراتش و حقیقت نهفته درباره بسیاری از ابراز نظرات وی به دست می دهد. حقایقی که دانستن آنها برای روشنی راه آینده بسیار مفید است. شناخت

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

زمینه های فکری و رفتاری و جهت گیری هایی که به تعبیری نظام خان خانی و ملوک الطوایفی هنر ایرانی را نیز پالایش دهد. نظراتی که در زیر می آید، مستقیم و غیرمستقیم به شناخت ابراهیم گلستان و ارزش والای او در تاریخ فرهنگ و هنر ۸۰ ساله اخیر ایران نیز کمک خواهند کرد.

محمد علی موحد :

من در خصوص مسائلی که آقای ابراهیم گلستان در کتاب "نوشتن با دوربین" مطرح کرده اند صاحب نظر نیستم، ولی شخص گلستان را بیش از نیم قرن است که می شناسم. او فوق العاده هوشمند و تیزبین است. اما هر کس صاحب سلیقه خاص خودش است. گلستان درباره برخی اشخاص و درباره مطالبی صحبت کرده که من درباره آنها صحبت نمی کنم، و اگر می خواستم صحبت کنم البته با لحن دیگری صحبت می کردم. این ها فقط بسته به سلیقه است. ولی از این آشفتگی که برخی از دوستان از خود نشان می دهند که چرا اصلا" چنین کتابی منتشر شده اصلا" خوشم نمی آید. اگر آدمی مثل گلستان اجازه نداشته باشد حرفش را آزادنه بزند ما باید درباره خودمان جور دیگری فکر کنیم. رفقایی که در این باره اظهار رنجش کرده اند همیشه از سانسور نالیده اند. سانسور هم که

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

فقط سانسور دولتی نیست. همین که می گویند چرا گلستان این حرف ها را زده و به او می تازند یا این که می گویند چرا چنین کتابی منتشر شده، خودش سانسور است. در حالی که هرکس باید حق داشته باشد که هرچه را می خواهد بنویسد. سلیقه ها هم مختلف است.

این که گلستان می گوید باید "دوباره بیندیشیم" واقعا" درست است. باید دوباره اندیشید. تاریخ هم همین است. این برداشت آقای گلستان برداشت خیلی خوبی است. ممکن است با قضاوت و نتیجه گیری اش مخالف باشیم ولی باید آزادی باشد. هرکس باید آزاد باشد حرفش را بزند، و نهیب بزند به روشنفکر جماعت که بازنگری کنید! چه کرده اید و چه می کنید؟ و برای این کار چه کسی بهتر از ابراهیم گلستان؟

وی از سال ۱۹۷۵ در شهر ساسکس در انگلستان زندگی می کند. وی دو فرزند با نام‌های کاوه و لیلی دارد؛ کاوه گلستان عکاس خبری ایرانی، در ماموریتی در سال ۲۰۰۳ به همراه گروه خبری بی‌بی‌سی در عراق بر اثر انفجار مین کشته شد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۵۱۱-۶۶۴۱۲۶۰ تماس حاصل نمایید

منابع

http://e-golestan.blogspot.com

http://egnasr.blogspot.com

http://egmostanad.blogspot.com

http://fa.winikipedia.org

www.kandoocn.com
www.kandoocn.com
www.kandoocn.com